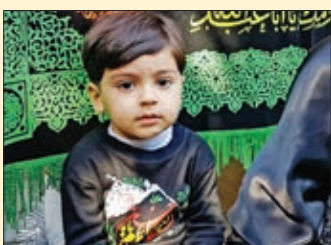


{ به روایت تصویر }

هیئت عزاداران
غنچه های مهد کوثر

همزمان با شهادت حضرت رقیه (س) نونهالان مهدکودک «کوثر» مراسم عزاداری برگزار کردند.



۳۰ سال
چشم انتظاری
برای دیدن
روی محمد
یک طرف و
تابوت خالی ای
که با پرچمی
پوشانده شده
ورق را از
پای پدر گرفته
است هم
یک طرف



مراسم یادبود تخریب چی جاوید الاثر محمد خدادادی در محله امام خمینی (ره) برگزار شد

به حرمت شهید بی پیکر

ندا معصوم

آدرس دعوت نامه را یک بار دیگر مرور می کنیم: امام خمینی ۴۵، دبیرستان دخترانه شاهد ارض اقدس، مراسم یادبود جاوید الاثر محمد خدادادی. «آبروی محله» عنوان برنامه ای است به پاس زندگی قهرمانانی که نامشان به عنوان شهید بر پیشانی کوچه ها ماندگار است. یک گروه از بچه های معاونت فرهنگی سپاه «مالک اشتر» برای اینکه خاطرات، منش و رفتار شهدا فراموش نشود، دست به کار شده اند و با اجازه و همراهی خانواده شهدا در محل زندگی شان برای شهید مراسم یادبود برگزار می کنند. بیرون از مدرسه، بچه های مالک اشتر مشغول آماده کردن فضا هستند. فضا با چفیه و سنگر و فانوس چیده شده است و آهنگی از بلندگو پخش می شود که تداعی کننده همان دوران جنگ و خمپاره و سنگر و شهدا است.

تخریب چی هایی می زند که در جزیره مجنون به شهادت می رسند. او توضیح می دهد: محمد فرمانده گروه تخریب لشکر ۵ نصر بوده است. شدت انفجار به اندازه ای بوده که با کوله پشتی تی ان تی به گوشه ای پرت می شود و هیچ چیز از جسم او نمی ماند جز پوتین و استخوان.

❖ برقی که نگاه شهید داشت

حمید جهانگیر فیض آبادی از دیگر همزمان شهید است که از همراهی های بچه های منطقه در دوره آموزشی تخریب سال ۶۴ می گوید: شهدا و رزمندگان پیروزی و سختی ها و کم و کاستی های این دوره را نادید گرفتند و تحمل کردند. محمد که یکی از آن شهداست، ورزیده و ورزشکار بود. فیض آبادی از چهره شهدایی می گوید که چشم هایشان برق خاصی داشت و معلوم بود که مال این دنیا نیستند. شهدایی مثل محمد خدادادی که از بدنشان هیچ چیز نمانده بود که به وطن برگرد.

❖ همه محمد ها رفتند

سید مرتضی باشی از همزمان دیگر شهید است که به نقل از سید حسن هاشمی درباره عملیاتی که محمد در آن به شهادت رسیده می گوید: ۵ محمد با هم به جزیره مجنون رفتند: محمد خیاط، محمد فرهادی، محمد محمد فرمانبر، محمد ساجدی و محمد خدادادی. بچه ها قبل از رفتن با هم می گفتند که خمس ۵ محمد این است که یکی از ما شهید شود. در آن عملیات همه محمد ها رفتند، جز محمد ساجدی. همچنین از سید حسن نقل است که خدادادی آخرین محمدی بود که شهید شد. وقتی انفجار اتفاق افتاد، چیزی جز یک پوتین از او نمانده بود. بندهای پوتین را باز کردیم و تکه های به جامانده از پیکر محمد از یک مشت هم کمتر بود.



۲۷ مهر ماه ۶۵ به شهادت می رسد، در حالی که از بدنش هیچ چیزی نمی ماند. عصمت عباسی تعریف می کند: وقتی به مرخصی می آمد اصلا در خانه دیده نمی شد و هر وقت می گفتم بنشین تا کمی ببینم می گفت: «باید برگردم. حالا وقت دیدار نیست، بچه های مردم در جنگ قطعه قطعه می شوند، بعد من بنشینم تا شما ما را ببینید؟ من می روم.» او می گوید: هر سال در این ایام سالگردی برای محمد می گرفتیم تا یادش زنده بماند؛ مراسمی که امسال زحمت آن روی دوش بچه های حوزه ۱۶ مالک اشتر افتاده است. ۳۰ سال چشم انتظاری برای دیدن روی محمد یک طرف و تابوت خالی ای که با پرچمی پوشانده شده ورق را از پای پدر گرفته است هم یک طرف. اما هر وقت حرف از محمد زیاد است، اما هر وقت حرف از جنگ و جبهه و دفاع می شود یاد پسر نوجوانش می افتد که به اصرار می خواست به خط مقدم برود، اما پدر نمی توانست چیزی بگوید.

❖ یک پوتین و استخوان

خانواده شهید در دیف اول مجلس جای می گیرند. میهمانان و همزمان محمد یک به یک می رسند. در میان برنامه به جنگ و جبهه و خاطرات شهید و دیگر تخریب چی ها گریزی می زنند. یکی دیگر از همزمان او پشت تربیون می رود و گریز کوتاهی به زندگی محمد خدادادی و دیگر

❖ شهدا از جنس ما هستند

در کنار خانواده شهید، خیلی از اهالی محله دور هم جمع شده اند تا هر کدام حرف و خاطره ای از شهدا بازگو کنند. از میان آن همه حرفی که همزمان شهید و روایان دفاع مقدس می زنند، روی یک جمله می شود تأمل کرد: «شهدایی که جان دادند از جنس ما بوده اند و عاشق زندگی.»

این را دکتر باخرد، راوی و مدیر حفظ ارزش های دفاع مقدس، می گوید: نه این که فکر کنید آن هایی که از جان و لذت زندگی کنار همسر و فرزندشان گذشته اند و دست از پدر و مادرشان کشیده اند، فرقی با ما داشته اند؛ نه! آن ها مثل ما عاشق زندگی کردن بوده اند. فقط فرق آن ها با ما این است که به خاطر خدا حتی از جانشان هم گذشته اند و همه چیز را فدا کرده اند. برای همین مقامشان آن قدر شامخ است که از لحظه ریخته شدن خونشان می توانند شفاعت کنند.

میزبان این برنامه، خانواده شهید محمد خدادادی است که منزلشان درست روبه روی مدرسه است؛ پدر پیر شهید و مادری که خمیده خمیده راه می رود. خیلی ها برای عرض ادب جلو می روند، اما میزبانان اصلی شهدایی هستند که روحشان، حاضر و شاهدست. تمام همزمان و روایان دفاع مقدس از روح آن ها مدد می خواهند.

❖ از محمد چیزی نمانده بود

از شهادت محمد، فرزند ارشد حسین خدادادی و عصمت عباسی، ۳۱ سال می گذرد. محمد متولد مهر ماه سال ۴۷ است. دوران نوجوانی پرکاری در بسج مسجد محله داشته است. جنگ همزمان با همین دوران زندگی او بوده است و محمد تصمیم می گیرد به خط مقدم برود. اورفتن به خط مقدم را به بودن ترجیح می دهد. ۱۶ سالگی با دست بردن در شناسنامه اش عازم خط مقدم می شود و در